

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

فرمایش مرحوم شهید صدر درباره این روایت صحیحه یا موثقہی محمد بن حمران^[1] بیان شد. ایشان در این روایت، سه احتمال دادند؛

احتمال اول: اینکه بگوئیم امام (علیه السلام) در مقام این است که خبر ثقه، قائم مقام یقین موضوعی (که در باب کیل معتبر است) باشد، به عنوان خبر ثقه.

احتمال دوم: اینکه بگوئیم إخبار بایع به این عنوان حجیت دارد که مفید علم است («إذا كان مفيداً للعلم أو الاطمینان»).

احتمال سوم: اینکه بگوئیم در مقام بیان این است که موضوع حکم به صحّت بیع را توسعای بدهد به این بیان که اگر یک مقداری را بایع گفت و مشتری هم رضایت داد، در صورت تراضی اینجا کفایت می‌کند. بعد فرمودند در میان این سه احتمال، احتمال سوم اظهر احتمالات است و با آن روایت سماعه هم نزدیک است و فرمودند اگر ما این احتمال سوم را نگوئیم، روایت از حجّیت ساقط شده و اجمال دارد و معنا ندارد بتوانیم به آن استدلال کنیم.

بیان شد که ما باشیم و روایت؛ روایت در مقام بیان اعتبار قول ثقه نیست. همچنین روایت در این مقام نیست که این بایع «کان خبره مفیداً للاطمینان» و همچنین مسئله‌ی تراضی نیز مطرح نمی‌باشد. مرحوم صدر می‌گویند با همین تراضی این سؤال را می‌توانیم جواب بدهیم و بگوئیم چرا إخبار بایع برای مشتری اول کفایت می‌کند، اما برای مشتری دوم کافی نیست؛ زیرا بین بایع و مشتری اول تراضی شده بر این مقدار کیل و رضایت داده و این تراضی در مشتری دوم نیست.

بررسی دیدگاه شهید صدر

بیان شد به هیچ وجه این گونه قیود (که بگوئیم چون مشتری راضی شده است، پس این إخبار، إخبار درستی است و حجّیت دارد) در این روایت وجود ندارد. ما باشیم و روایت، نه مسئله ثقه بودن مطرح است و نه مسئله حصول الاطمینان و نه مسئله تراضی. حتی از این باب هم نیست که ما حمل فعل مسلم بر صحّت کنیم (یعنی بگوئیم بایع مسلمان است و مسلمان که اگر می‌گوید ده کیلو است، پس ده کیلو است)؛ زیرا اگر از باب حمل فعل مسلم بر صحّت بود، باید برای مشتری دوم، مشتری سوم هم کافی باشد. ظاهر روایت این است که این مشتری اول اگر بخواهد به دیگری بفروشد، ولو مشتری دوم هم قول بایع اول را شنیده باشد، اما برای او کافی نیست.^[2]

به نظر ما هیچ‌یک از سه احتمالی که مرحوم شهید صدر فرمودند در اینجا نیست؛ نه ثقه است، نه افاده علم است و نه مسئله تراضی، بلکه روایت می‌گوید بایع اخبار کرده و شارع اخبار البایع را تعبداً قائم مقام قرار داده و می‌گوید اگر یک جایی بایع اخبار کرد، من آن معامله را غرری نمی‌دانم، یا اینکه شارع تعبداً فرموده اگر بایع اخبار کرد، من آن معامله را جزافی نمی‌دانم که ظاهرش همین است که نسبت بین این ادله و ادله‌ی «نهی النبی عن بیع الغرر»، یک مسئله‌ی حکومت در کار است به این بیان که شارع تصرف کرده و می‌گوید من به عنوان شارع، اخبار بایع را معتبر می‌دانم و این اخبار البایع را، بمنزلة العلم می‌دانم و دیگر نه غرری در نظر من وجود دارد و نه مجازفه‌ای و بحث ثقه و فاده اطمینان و تراضی هیچ یک در این روایت مطرح نیست.

دیدگاه محقق خویی درباره روایت

مرحوم خوئی پس از اینکه می‌فرماید: «اصل الحكم (یعنی «جواز الاعتماد علی قول البایع») مما لا ریب فیه»، می‌فرماید دلیل این حکم، هم روایات است و هم اجماع. ایشان ابتدا همین احتمال دوم شهید صدر را مطرح کرده و می‌فرماید ظاهر این روایات این است که اخبار البایع طریق است برای یقین یا اطمینان این مشتری، طریق است به سوی واقع به طوری که برای مشتری اطمینان دارد یا ظنّ معتبر حاصل می‌شود.

شاهد مطلب، روایت ابی العطار است که در این روایت سائل می‌گوید من به بایع گفتم یک کُر یا دو کُر از این طعام به من بده، «فَأَخْرَجُ الْكُرَّ وَ الْكُرَيْنَ فَيَقُولُ الرَّجُلُ أُعْطِنِيهِ بِكَيْلِكَ قَالَ إِذَا أُنْتَمَنَكَ فَلَا بَأْسَ»^[3]؛ مشتری به او می‌گوید به کیل خودت به من بده (یعنی خودت کیل کن و بده)، امام (علیه السلام) در جواب می‌فرماید: «إِذَا أُنْتَمَنَكَ فَلَا بَأْسَ»؛ اگر مشتری به تو (سائل خودش بایع است) اطمینان کرد، اشکال ندارد.

مرحوم خوئی می‌فرماید ما این روایت ابی العطار را قرینه قرار بدهیم بر اینکه در این روایات، اخبار البایع در صورتی فایده دارد که برای مشتری اطمینان حاصل شود، مفهومی این است که اگر شما اطمینان پیدا نکردی، «فیه اشکال»^[4].

ارزیابی دیدگاه محقق خویی

اولاً؛ روایت ابی العطار (همان‌گونه که خود مرحوم خوئی می‌فرماید) از حیث سند ضعیف است به جهت خود ابی العطار، ثانیاً؛ فرض می‌کنیم این روایت صحیح است، اگر این روایت صحیح بود، با آن روایاتی که می‌گوید اخبار بایع مطلقاً اعتبار دارد آیا این روایت می‌تواند مقید آن روایات باشد؟ به بیان دیگر؛ روایت محمد بن حمران می‌گوید اگر بایع اخبار کرد و تو هم معامله را انجام دادی اشکال ندارد و در این روایت، قید اطمینان وجود ندارد، اما این روایت ابی العطار می‌گوید: «إِذَا أُنْتَمَنَكَ فَلَا بَأْسَ» و قید اطمینان دارد.

به نظر ما نمی‌تواند تقیید بزند؛ زیرا این عبارت «إِذَا أُنْتَمَنَكَ»، قید محقق موضوع و مورد روایت است؛ زیرا در روایت آمده: «فَيَقُولُ الرَّجُلُ أُعْطِنِيهِ بِكَيْلِكَ»، فرض روایت این است که می‌گوید من اطمینان به تو دارم، هر مقدار کیل کردی من قبول دارم، اگر گفتی ده کیل است قبول دارم، امام (علیه السلام) نیز همان فرض روایت را بیان می‌کند یعنی آنچه مفروض در روایت است، به عنوان جواب و قید ذکر شده است.

به بیان دیگر؛ یک وقت سؤالی نیست امام (علیه السلام) می‌فرماید: «إِذَا أُنْتَمَنَ الْمُشْتَرِي الْبَايِعَ فَلَا بَأْسَ». این قاعده کلی است یعنی «فی صورة الاطمینان» است و مقید روایاتی می‌شود که مطلق است، اما اگر امام (علیه السلام) همان مفروض روایت را آورد یعنی در این فرضی که در آن اطمینان کردی «فلا بأس»، اصلاً مفهوم ندارد، نظیر شرط محقق موضوع است یعنی

همان‌گونه که می‌گوئیم شرط محقق موضوع مفهوم ندارد، شرطی که مفروض کلام است نیز مفهوم ندارد.

به عنوان مثال؛ می‌گوئیم یک عالم فقیه می‌خواهد اینجا بیاید. یک کسی به شما بگوید اگر عالم فقیه آمد، اکرامش کن. این مفهوم ندارد برای اینکه شرطی است که در اینجا به عنوان مفروض کلام ذکر شده است. بنابراین، همانطوری که شرط محقق موضوع برای ما مفهوم ندارد، شرطی که به عنوان مفروض کلام باشد نیز مفهوم ندارد.

از این رو، مطلب اول محقق خویی (که از راه روایت ابی العطار بدخواهد روایت محمد بن حرمان را تقیید بزند)، اولاً اشکال سندی دارد و ثانیاً اشکال دلالتی دارد.

ادامه کلام محقق خویی

مطلب نخست ایشان این بود که ما این روایات را حمل کنیم بر اینکه «إخبار البایع طریقاً إلى الواقع» به صورتی که برای مشتری علم یا اطمینان حاصل شود. مطلب دیگر ایشان این است که اگر کسی این را انکار کرده و بگوید این روایات یا از باب موضوعیه است (یعنی خود خبر البایع موضوعیت دارد، همین که ما تاکنون روی آن پافشاری می‌کنیم)، «أو من باب الاشتراط» به این معنا که بگوئیم این مقداری که بایع إخبار به کیل می‌کند، اینطور می‌گوید که این ده کیل است، اگر بعداً کمتر از این بود من ضامنم یعنی إخبار به مقدار، شرط در بیع بشود به طوری که اگر این مقدار نبود، بعداً مشتری خیار داشته باشد.

مرحوم خوئی می‌فرماید: اما موضوعیت «فهو بعيد جداً»؛ بگوئیم خبر البایع موضوعیت دارد، بسیار بعید است، چرا؟ «فان لازمه صحة البيع بمجرد الاخبار بقدر الثمن و ان كان المخبر ممن لا وثوق في اخباره أصلاً بحيث لا يرفع اخبار الجهالة عن المبيع و لا يخرج البيع عن الجرافية مع أنه لا يمكن الالتزام به.» می‌فرماید اگر ما بخواهیم بگوئیم موضوعیت دارد، لازمه‌ی موضوعیت این است که با اینکه خبری که این بایع می‌دهد، جهالت مشتری را برطرف نمی‌کند (یک)، بیع را از جرافیت خارج نمی‌کند (دو)، با این حال بگوئیم صحیح است یعنی بگوئیم یک بیعی که مشتری در آن جاهل به مبيع است و جزاف است، بگوئیم این روایات چنین بیعی را تصحیح می‌کند در حالی که «لا يمكن الالتزام به». به نظر می‌رسد در این عبارت به جای کلمه «ثمن»، باید «مثن» باشد یعنی عبارت باید این‌گونه باشد: «فان لازمه صحة البيع بمجرد الاخبار بقدر المثن».

اصل اشکال ایشان این است که اگر ما قائل به موضوعیت شویم، باید بگوئیم إخبار بایع ولو جهالت را برای مشتری از بین نبرد، ولو جزافی بودن را از بین نبرد، مع ذلک صحیح است در حالی که نمی‌توانیم به آن ملتزم شویم که ولو جزاف باشد یا جهالت هم باشد صحیح است. لذا ایشان در حقیقت می‌گویند اگر حمل بر موضوعیت کنیم، قابل جمع با روایت «نهی النبی عن بیع الغرر» یا «عن الجراف» نیست.

جواب همین است که در جواب شهید صدر عرض کردیم، شارع در اینجا یک توسعه‌ای می‌دهد و می‌گوید من شارع، إخبار البایع را تعبدی رافع جهالت می‌دانم، چه اشکالی دارد ما هم یک توسعه‌ای را اینجا قائل شویم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ «وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ أَبَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُرْمَانَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) اشْتَرَيْتَنَا طَعَاماً فَرَزَعَمَ صَاحِبُهُ أَنَّهُ كَالَهُ فَصَدَّقْنَاهُ وَ أَخَذْنَاهُ بِكَيْلِهِ فَقَالَ لَا بَأْسَ فَقُلْتُ أَيْ جُوزُ أَنْ أَبِيعَهُ كَمَا اشْتَرَيْتَهُ بِغَيْرِ كَيْلٍ قَالَ لَا أَمَّا أَنْتَ فَلَا تَبِيعْهُ حَتَّى تَكَيْلَهُ.» التهذيب 7- 37- 157؛ عنه وسائل الشیعة، ج 17، ص: 345، 22713- 4.

[2] □ «و يرد عليه أولاً: ان مورد الرواية صاحب اليد فالتعدي مشكل، خصوصاً مع عدم أخذ قيد الوثيقة. و ثانياً: ان في روايات المسألة نحواً من الإجمال، لأن فيها ثلاثة احتمالات: أحدها: احتمال ان يكون خبر الثقة قائماً مقام العلم الموضوعي بالكيل، المأخوذ في موضوع صحة البيع بلحاظ حجيته. و ثانيها: احتمال ان يكون التعويل على خبر البائع من أجل حصول العلم منه. و ثالثها: ان تكون هذه الروايات كاشفة عن توسعة في موضوع الحكم بصحة البيع، بمعنى أنه يكفي في صحته ان يكون الكيل معلوماً عند الطرفين حين المعاملة، أو مدعى من قبل البائع مع تراضي الطرفين عليه، بقطع النظر عن الحجية التعبدية، لأن التراضي كاف لحسم مادة النزاع التي هي حكمة اشتراط الكيل. و يناسب مع الاحتمال الثالث رواية سماعة، لأن فيها: «و قلت له عند البيع إني أربحك كذا و كذا و قد رضيت بكيلك و وزنك فلا بأس». فالاحتمال الثالث ان لم يكن هو الأظهر فلا يوجد ما هو أظهر منه على الأقل، فتسقط دلالة الروايات على الحجية التعبدية. و مما يؤيد هذا الاحتمال قوله في ذيل رواية محمد بن حمران: (أما أنت فلا تبعه حتى تكيله، لان الملحوظ لو كان هو الحجية التعبدية فلا فرق فيها بين البيع الأول و الثاني، بخلاف المراضاة فإنها مفروضة في الأول و لم تفرض في الثاني).» بحوث في شرح العروة الوثقى، ج2، ص: 95-96.

[3] □ «و عَنْهُ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي الْعَطَّارِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَشْتَرِي الطَّعَامَ فَأَضَعُ فِي أَوَّلِهِ وَ أَرَبُ فِي آخِرِهِ فَأَسْأَلُ صَاحِبِي أَنْ يَحْطَ عَنِّي فِي كُلِّ كُرٍّ كَذَا وَ كَذَا قَالَ هَذَا لَا خَيْرَ فِيهِ وَ لَكِنْ يَحْطُ عَنْكَ حَمْلُهُ قُلْتُ إِنْ حَطَّ عَنِّي أَكْثَرَ مِمَّا وَضِعْتُ قَالَ لَا بَأْسَ بِهِ قُلْتُ فَأُخْرِجُ الْكُرَّ وَ الْكُرَيْنَ فَيَقُولُ الرَّجُلُ أَعْطِنِيهِ بِكَيْلِكَ قَالَ إِذَا انْتَمَنَكَ فَلَا بَأْسَ.» التهذيب 7- 38- 159، الكافي 5- 179- 6؛ عنهما وسائل الشيعة، ج17، ص: 345، ح22715.

[4] □ «أن الظاهر من الروايات الدالة على جواز تصديق البائع في أخباره بالكيل أو الوزن هو كون الاخبار طريقاً الى الواقع بحيث يحصل الاطمئنان أو الظن المعتبر بكونه مكيلاً أو موزوناً و يدل على ذلك رواية أبي العطار و فيها قلت فأخرج الكر و الكرين، فيقول الرجل أعطيته بكيلك فقال إذا انتمك فلا بأس. و رسالة ابن بكير في رجل سأل أبا عبد الله (ع) عن الرجل يشتري الجص فيكيل بعضه و يأخذ البقية بغير كيل فقال (ع): اما أن يأخذ كله بتصديقه و اما أن يكيله كله. و الروايتان و ان كانتا ضعيفتين من حيث السند و لكن لا بأس بهما في مقام التأييد، على أنه لو لم يكن اخبار البائع هنا من باب الطريقية فلا بد و أن يكون مأخوذاً اما من باب الموضوعية أو على نحو الاشتراط بأن كان اخباره بالمقدار شرطاً في البيع بحيث لو لم يكن كذلك يكون المشتري مختاراً في الفسخ و الإمضاء أما الأول فهو بعيد جداً فان لازمه صحة البيع بمجرد الاخبار بقدر الثمن و ان كان المخبر ممن لا وثوق في اخباره أصلاً بحيث لا يرفع اخبار الجهالة عن المبيع و لا يخرج البيع عن الجزافية مع أنه لا يمكن الالتزام به. و أما الثاني فلأنه لو كان الاشتراط رافعاً للجهالة و مصححاً للمبيع و موجباً لخروجه عن الجزافية لكان صحيحاً بدون الاخبار بأن اشتراط أنه لو كان المبيع أقل من المقدار المعين كان المشتري مختاراً في الفسخ و الإمضاء و أيضاً لا يمكن الالتزام به فإن إطلاقات الروايات بطلان بيع الجراف مع الاشتراط و عدمه كما لا يخفى و إذا فلا بد من أخذ الاخبار طريقاً الى بيان مقدار المبيع بحيث يكون رافعاً للجهالة و الغرر و الآ فيبطل لكونه بيع جرافي و قد تقدم أن ما كان مكيلاً أو موزوناً فلا يصح بيعه جزافاً.» مصباح الفقاهة (المكاسب)، ج5، ص: 345-346.